



خاتم الانبیاء سَلَّمَ وَآلِهِ وَسَلَّمَ اینگونه بود

عبدالکریم تبریزی

فضائل اخلاقی در وجود مقدس آن حضرت بی‌کم و کاست جمع شده بود؛ چرا که آن بزرگوار دست پروردهٔ پروردگار^۲ و گل سرسبد جهان هستی و کامل‌ترین انسان روی زمین است. شجاعت، عدالت، صداقت، امانت، عطف و مهر و محبت، حسن خلق و در یک کلام، تمام ویژگی‌های پسندیدهٔ انسانی، به نحو احسن و اتم در شخصیت آن جناب نمایان بود.

امام صادق عَلَيْهِ السَّلَام فرمود: «إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى
حَصَّ رَسُوْلَهُ بِمَكَارِمِ الْأَخْلَاقِ فَانْتَجَبُوا

روز مبعث آغاز رسالت حضرت ختمی مرتبت صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، نشاطی روح افزا بر عالم هستی دمیده شد. در آن روز با بعثت رسول گرامی اسلام صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ زیباترین و کامل‌ترین نقش جهان بشریت به ظهور رسید و بهترین فضیلتها و خصلت‌های پسندیدهٔ اخلاقی به آدمیان غرق در جهالت و هواپرستی، عطا گردید.

حضرت محمد صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در تبیین اهمیت اخلاق خوب فرمود: «بُعِثْتُ بِمَكَارِمِ الْأَخْلَاقِ وَمَخَاسِنِهَا؛^۱ به پرورش اخلاق کریمانه و نیکو مبعوث شده‌ام.» بی‌تردید، تمام صفات کمالی و

۱. سنن النبی، ص ۲۱.

۲. نهج البلاغه، آخر خطبه قاصعه.

أَنْفُسِكُمْ فَإِنْ كُنْتُمْ فِيكُمْ فَاحْمَدُوا اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ
وَأَزْعَبُوا إِلَيْهِ فِي الزِّيَادَةِ فِيهَا؛^۱

خداوند متعال رسول خویش را به اخلاق نیکو مخصوص گردانید. پس شما خود را امتحان کنید، اگر اخلاق نیک آن حضرت را در خود یافتید، حمد خدای عزیز و جلیل را به جا آورید و از خدا بخواهید تا آن را در شما بیافزاید. «آن گاه امام صادق علیه السلام در ادامه، ده خصلت والا از ویژگیهای اخلاقی پیامبر صلی الله علیه و آله را به این ترتیب برشمرد: یقین، قناعت، بردباری، شکر، حلم، حسن خلق، سخاوت، غیرت، شجاعت و جوانمردی.»^۲

تمام این اوصاف زیبا برگرفته از آموزه‌های وحی بود که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در رفتار و اخلاقش جلوه گر ساخته بود تا آنجا که معروف شده: او قرآن مجسم است.

مهرورزی و حسن خلق آن چنان در وجود حضرتش می‌درخشد که دوست و دشمن را به تحییر واداشته است؛ اما مهم‌ترین نکته آموختنی از سیره نبی مکرم اسلام صلی الله علیه و آله این است که آن وجود با عظمت با این حال، همواره

دعا می‌کرد که: «اللَّهُمَّ حَسِّنْ خُلُقِي»^۳
خدایا! اخلاقم را زیبا گردان!؛ «اللَّهُمَّ
جَنِّبْنِي مُنْكَرَاتِ الْأَخْلَاقِ»^۴ پروردگارا! مرا
از اخلاق زشت دور بگردان!

بنابراین، برماست که با رویکردی دوباره به سیره و سنت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله در سالم‌سازی جامعه و آرامش روحی مسلمانان تلاش کنیم و بکوشیم خلق و خسوی نبوی صلی الله علیه و آله را در اجتماع مسلمانان گسترش دهیم و جسم و جانمان را با اخلاق زیبای آن حضرت جلا بخشیم.

در سطور آینده گزارشهایی مستند را از رفتار پسندیده حضرت خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله به نظاره می‌نشینیم، به این امید که در معاشرتها و رفتارهای اجتماعی و فردی خود از آن شیوه بهره گیریم.

امام ششم علیه السلام فرمودند: «رَأَيْتِي لَأَكْرَمَ
لِلرَّجُلِ أَنْ يَمُوتَ وَقَدْ بَقِيََتْ عَلَيْهِ خَلَّةٌ مِنْ

۱. سنن النبی، ص ۲۱.

۲. همان، ص ۲۲.

۳. همان، ص ۵۹.

۴. همان.

نمی‌شناخت و از کسی و چیزی پروایی نداشت تا آنکه صاحب حق را یاری کند.^۳

رسول اکرم صلی الله علیه و آله همواره می‌فرمود: «إِنَّكُمْ لَنْ تَسْمَعُوا النَّاسَ بِأَمْوَالِكُمْ فَسَمِعُوهُمْ بِأَخْلَاقِكُمْ»^۴ شما هرگز نمی‌توانید با اموال خود مردم را از فشارهای زندگی برهانید. پس با اخلاق خود [در زندگی] آنان توسعه دهید.»

چون وا نمی‌کنی گرهی، خود گره مباش
ابرو گشاده باش، چو دستت گشاده نیست
پیامبر اکرم در کلام امام حسین علیه السلام

امام حسین علیه السلام می‌فرماید: از پدرم علی علیه السلام در مورد شیوه معاشرت

خَلَالِ رَسُولِ اللَّهِ لَمْ يَأْتِيهَا؛^۱ من دوست ندارم که مسلمانی بمیرد، مگر اینکه تمام آداب و سنن رسول خدا صلی الله علیه و آله را [ولو یکبار] انجام دهد.»

خلق نبوی در کلام امام حسن علیه السلام

امام حسن مجتبی علیه السلام به نقل از دایی خود، هند بن ابی هاله^۲، خلق و خوی پیامبر صلی الله علیه و آله را توصیف کرده است؛ آن حضرت در فرازی از سخنان خود می‌گوید:

«رسول خدا صلی الله علیه و آله با غصه‌ها قرین بود و دائماً در اندیشه و تفکر به سر می‌برد. لحظه‌ای راحتی نداشت و اکثر اوقات ساکت می‌نشست و جز در مواقع ضروری حرف نمی‌زد. کلامش کوتاه و جامع و وافی به تمام مقصود بود. خلقتش نرم بود و به کسی ذره‌ای جفا نمی‌کرد. کسی را حقیر نمی‌شمرد.

نعمت - هرچند ناچیز - در نظرش بزرگ می‌نمود و هیچ نعمتی را مذمت نمی‌کرد. نه تنها طعامها را مذمت نمی‌کرد، بلکه تعریف هم می‌نمود. دنیا و نامایمات آن، هرگز آن حضرت را به خشم نیاورد؛ اما اگر حقی پیامال می‌شد، از شدت خشم کسی او را

۱. من لا یحضره الفقیه، ج ۳، ص ۴۶۷.

۲. او مردی بزرگوار، شریف، فصیح و محدث بود و از شوهر قبلی حضرت خدیجه علیه السلام به نام ابی هاله بن زراره تمیمی متولد شده بود. هند پسر خدیجه علیه السلام اوصاف و شمائل و اخلاق و رفتار رسول خدا صلی الله علیه و آله را برای امام حسن علیه السلام توصیف می‌کرد. او بسیار مورد علاقه رسول خدا صلی الله علیه و آله بود و بتهای مشرکان را می‌شکست و در جنگ جمل در رکاب علی علیه السلام به شهادت رسید.

۳. مکارم الاخلاق، ص ۱۲.

۴. امالی صدوق، ص ۱۲.

شما هرگز نمی‌توانید با اموال خود مردم را از فشارهای زندگی برهانید. پس با اخلاق خود [در زندگی] آنان توسعه دهید.

رسول خدا ﷺ درباره هم‌نشینانش پرسیدم. پدرم فرمود: آن حضرت دائماً خوش‌رو و خوش‌خوی و نرم‌سخن بود و خشن و درشت‌خو و سبک‌سر و عیب‌جو نبود و کسی را زیاد مدح نمی‌کرد و از چیزی که به آن رغبت نداشت، تغافل می‌کرد؛ به طوری که دیگران نه از آن ناامید و نه مأیوس می‌شدند. آن حضرت خود را از سه چیز دور می‌داشت؛ جدال، پرحرفی، و گفتن سخنان بی‌فایده. و نسبت به مردم نیز از سه چیز پرهیز می‌کرد: هرگز کسی را سرزنش نمی‌کرد، عیبشان را فاش نمی‌ساخت و در جستجوی لغزشها و خطاهای دیگران نیز نبود.^۱

راز توفیق پیامبر ﷺ در تبلیغ

خداوند متعال در قرآن کریم خلق

زیبای رسول اکرم ﷺ را چنین می‌ستاید: ﴿إِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ﴾؛^۲ «ای پیامبر! تو دارای خلق بزرگی هستی.»

با بررسی کوتاهی در سیره و تاریخ پیامبر اکرم ﷺ می‌توان به این نتیجه رسید که راز موفقیت آن سرور کائنات در انجام رسالت خطیر خویش، بیش از هر عاملی، حُسن خلق و رفتار نیک آن حضرت بود که سبب گسترش و نفوذ آیین وی در اعماق جانها و در نواحی مختلف جهان شده است. رسول مکرم اسلام ﷺ با این راهکار که از کلام وحی آموخته بود، نه تنها به جذب انسانهای مستعد و آماده هدایت می‌پرداخت، بلکه دشمنان قسم خورده‌اش را نیز تبدیل به دوستان صمیمی می‌نمود.

آن حضرت این آیه قرآنی را همیشه نصب العین خود قرار می‌داد که: ﴿وَلَا تَسْتَوِی الْحَسَنَةُ وَلَا السَّیِّئَةُ ادْفَعْ بِالَّتِی هِیَ اَکْثَرُ فَإِذَا الَّذِی بَیْنَکَ وَبَیْنَہُ عَدَاوَةٌ کَأَنَّهُ وَلِیٌّ حَمِیمٌ﴾، وَمَا یَلْقَاہَا اِلَّا الَّذِیْنَ صَبَرُوا وَمَا

۱. معانی الاخبار، ص ۸۲.

۲. قلم/۴.

کرد و فرمود: **يا أَخَا الْعَرَبِ مَنْ تُرِيدُ؟** ای برادر عرب! با که کار داری؟ گفت: با محمد ساحر کذاب! حضرت فرمود: محمد منم، اما نه ساحرم نه کذاب؛ بلکه فرستاده خداوند هستم. اعرابی که با مشاهده نیک رفتاری و جمال دلربای حضرتش تحت تأثیر قرار گرفته بود، اظهار داشت: سوگند به لات و عزری! اگر زیبایی رفتار و گفتارت را ندیده بودم، این شمشیر را از خون تو سیراب می‌کردم. اما این را بدان تا این سوسمار به تو ایمان نیاورد، من به آیین تو نخواهم گروید.

در آن حال، سوسمار را از آستین خود بیرون آورد و در مقابل رسول اکرم ﷺ رها کرد. پیامبر ﷺ به سوسمار خطاب کرد: **أَيُّهَا الضَّبُّ**، ای سوسمار! حیوان با صدای فصیح پاسخ داد: لبیک یا رسول الله. فرمود: **مَنْ أَنَا؟** من کیستم؟ گفت: **أَنْتَ رَسُولُ اللَّهِ؟** تو فرستاده‌ی خدایی. در آن لحظه اعرابی بادیه نشین با کمال تواضع و احترام شهادتین را بر زبان جاری کرد و سپس

يَلْقَاهَا إِلَّا دُوْحَظَّ عَظِيمٌ؛ ^۱ «هرگز نیکی و بدی یکسان نیست. [رفتارهای بد را] با آنچه که بهتر است دفع کن! در آن صورت [خواهی دید که] همان کسی که بین تو و او دشمنی است، بهترین دوست تو خواهد شد؛ اما جز کسانی که بردباری دارند، به این مقام نمی‌رسند و همچنین به این مقام والا دست نمی‌یابند، جز کسانی که سهم بیش تری [از ایمان] دارند.»

* ابن عباس می‌گوید: حضرت محمد ﷺ در مقابل رفتارهای تند و خشن و جاهلانه، آن چنان صبور و بردبار بود که سخت‌ترین دشمنانش را تبدیل به عاشقان دلباخته می‌نمود.

روزی آن حضرت در مسجد نشسته بود و یاران و اصحاب نیز در اطرافش حلقه زده بودند. ناگاه عربی بادیه نشین از در مسجد وارد شد. او که شمشیری به کمرش بسته بود و سوسماری را در دامن داشت، خطاب به جمع حاضر گفت: محمد دروغگوی جادوگر، کدام یک از شما هستید؟ دوستان پیامبر ﷺ خواستند او را ادب کنند، اما پیامبر ﷺ جلوگیری

اسیران را آزاد می کرد، مهمان نواز بود و در رفع نیازهای بیچارگان و نیازمندان می کوشید. پیامبر ﷺ فرمود: ای دختر! این صفات از صفات مؤمنان راستین است. اگر پدرت مسلمان بود، برای او طلب آمرزش و رحمت می کردم.

آن گاه حضرت خاتم الانبیاء ﷺ به خاطر اینکه پدر آن دختر اسیر دارای رفتاری نیک و صاحب فضائل اخلاقی بوده است، او را آزاد کرد و با احترام شایانی به محلی که دوست داشت، اعزام نمود.^۳

این دختر بعد از آزادی از قید مسلمانان شدیداً به اسلام و رهبر آسمانی آن علاقه مند گردید. و وقتی که احساس نمود برادرش عدی بن حاتم طائی برای فرار از اسلام، به شام گریخته و با هم کیشان خود، در آنجا اقامت گزیده است، او را به رفتن به مدینه و ملاقات با پیامبر ﷺ تشویق کرد. عدی نیز با شنیدن اوصاف زیبای

اظهار داشت: یا رسول الله! هنگامی که از در مسجد وارد شدم، در دل هیچ کس را به اندازۀ تو دشمن نمی داشتم؛ اما حالا که می روم، هیچ کس را به قدر تو دوست نمی دارم.^۱

رسول خدا ﷺ این پیام حیات بخش را به مسلمانان گوشزد می کرد که: «عَلَيْكُمْ بِحَسَنِ الْخُلُقِ فَإِنَّ حُسْنَ الْخُلُقِ فِي الْجَنَّةِ لَا مَحَالَةَ وَإِلَّا كُمْ وَسُوءَ الْخُلُقِ فَإِنَّ سُوءَ الْخُلُقِ فِي النَّارِ لَا مَحَالَةَ»^۲

سعی کنید خوش خلق باشید؛ زیرا سرانجام آن، خواه ناخواه بهشت است و از بد خلقی پرهیزید که خلق بد، خواه ناخواه صاحبش را به آتش سوق خواهد داد.»

* پس از جنگ حنین که در سال هشتم هجری در طائف واقع شد، مسلمانان با پیروزی کامل و به دست آوردن غنائم و اسیران بسیار از دشمن به مدینه بازگشتند.

در میان اسیران از طایفه «طئی» دختری دیده می شد. او به پیامبر عرضه داشت: من سفانه، دختر «حاتم طائی» هستم. پدر من شخصی آزاد مرد و سخنی بود و بی پناهان را پناه می داد،

۱. تفسیر منهج الصادقین، ج ۹، ص ۳۶۹.

۲. وسائل الشیعه، ج ۱۶، ص ۲۸.

۳. شجره طوبی، ج ۲، ص ۴۰۰.

و اسراری از زندگی مرا بازگو کرد که هیچ کسی از آنها اطلاع نداشت.^۱

بدین ترتیب، عدی بن حاتم بعد از آشنایی با اخلاق و رفتار پسندیده رسول خدا ﷺ مسلمان شد و با اخلاص تمام به دفاع از ارزشهای الهی پرداخت. او که سرپرست قبیله بزرگ طیّ بود، تمام امکانات قبیله اش را در اختیار دین اسلام نهاد و بعد از رحلت پیامبر ﷺ، خود، پسرانش و افراد قبیله طیّ را به عنوان سربازان فداکار علی ﷺ به کار گرفت. سه پسر وی به نامهای طرفه، ظریف و طارف در جنگ صفین و در رکاب علی ﷺ به شهادت رسیدند.^۲

* بریده بن خصیب نیز از اهالی مدینه بود. وی در میان قوم خود از موقعیت و الایی برخوردار بود و به شجاعت و شهامت شهرت داشت. اولین ملاقات او با پیامبر اکرم ﷺ داستانی شنیدنی دارد که نشانگر تأثیرگذاری عمیق اخلاق عظیم

پیامبر ﷺ تصمیم گرفت آن حضرت را در مدینه از نزدیک ملاقات کند.

عدی می گوید: وقتی وارد مدینه شدم، به مسجد رفتم و به محضر پیامبر ﷺ رسیدم. چون مرا شناخت، از جا برخاست و مرا به خانه اش برد. در بین راه، زنی سالمند و ناتوان سر راهش آمد و خواسته ها و حاجات خود را به پیامبر ﷺ بیان کرد.

در مدتی که آن زن سخنان خود را می گفت آن حضرت روی پا ایستاده بود و به حرفهای او به دقت گوش می کرد و با کمال مهربانی به او جواب می داد.

من در دلم گفتم: به خدا سوگند! روش این مرد، روش یک زمامدار دنیا طلب نیست. چون وارد خانه شدیم که منزلی بی پیرایه و ساده بود، در آنجا تشکی از لیف خرما داشت، آن را به روی زمین گسترده و به من فرمود: روی آن بنشین! گفتم: شما بنشینید. قبول نکرد و مرا روی آن نشانید و خود روی زمین نشست. در دل گفتم: به خدا قسم! او را نمی توان یک سلطان قلمداد کرد. چون نشستم، لب به سخن گشود

۱. سیره ابن هشام، ج ۴، ص ۲۲۷؛ تعالیم آسمانی اسلام، ص ۱۴۷.

۲. الکنی و الالقاب، ج ۲، ص ۱۱۵.

رسول الله ﷺ در نهاد افراد است. بریده هنگامی که خبردار شد مشرکانِ قریش جایزهٔ ارزشمندی (صد شتر) برای دستگیری محمد ﷺ تعیین کرده‌اند، به جستجوی آن حضرت پرداخت. او اطلاع یافت که پیامبر ﷺ از مکه خارج شده و به سوی مدینه در حال حرکت است. به همراه هفتاد سوار از قبیله بنی سهم برای دستگیری رسول خدا ﷺ و تحویل وی به مشرکان مکه به راه افتاد و در نزدیکیهای مدینه با آن حضرت رو به رو گشت. از آنجایی که آن بزرگوار هیچ وقت عادت نداشت که فال بد بزند، بلکه گاهی تفأل می‌کرد و فال خوب و امید دهنده می‌زد. به همین جهت، هنگامی که او را دید، در اولین برخورد از او پرسید: کیستی و نامت چیست؟ گفت: بریده.

حضرت به ابابکر که همراهش بود رو کرد و فرمود: **أَبْرَدُ أَمْرُنَا وَصَلَحُ**؛ کار ما آسان گردیده و حال ما بهتر شد. دوباره پرسید: از کدام قبیله‌ای؟ او پاسخ داد: از قبیلهٔ اسلم. فرمود: **سَلَّمْنَا**؛ سالم ماندیم. برای بار سوم سؤال کرد:

از کدام تیرهٔ قبیلهٔ اسلم هستی؟ او گفت: از بنی سهم. رسول اکرم ﷺ فرمود: **خَرَجَ سَهْمُكَ**؛ قرعه به نامت درآمد (و موفق و پیروز خواهی بود). وقتی بریده این اخلاق زیبا و سخنان دل‌انگیز و روح‌افزا را از بیان جذّاب پیامبر ﷺ مشاهده کرد، بی‌اختیار از عمق جان شیفتهٔ رفتار و کردار آن حضرت گردید. آن‌گاه از حضرت پرسید: تو کیستی؟ پیامبر اکرم ﷺ فرمود: **من محمد بن عبدالله**، فرستادهٔ خداوند هستم. بریده و همراهانش در همان لحظه شهادتین را گفتند و مسلمان شدند.

او آن شب همراه پیامبر ﷺ بود و صبحگاهان عرض کرد: یا رسول الله! بدون پرچم وارد مدینه نشو! در همان ساعت عمامه خود را از سر باز کرد و به نیزیه‌اش بست و در پیش روی پیامبر ﷺ حرکت کرد. در وسط راه از پیامبر ﷺ خواهش کرد که: «یا رسول الله! به من افتخار میزبانی بده و در منزل من اقامت کن! حضرت فرمود: شتر من بدانجا که مأمور است خواهد رفت. بریده گفت: حمد و سپاس خدای را که

همراه پیامبر ﷺ بود، هر چه اصرار کرد که: یا رسول الله! اجازه بده مشک را من حمل کنم، حضرت قبول نکرد و فرمود: من به تحمل مشقت و زحمات امت خود سزاوارترم.

بعد از اینکه پیامبر خدا حافظی نمود و به راه افتاد، پیرزن به فرزندانش گفت: مشک را از بیرون خیمه به داخل بیاورید! آنها با تعجب پرسیدند: ای مادر این مشک سنگین را چگونه به خیمه آوردی! او پاسخ داد: جوانمردی شیرین سخن، زیبا روی و خوش خوی با کمال مهربانی آن را به اینجا آورد. آنها وقتی پیامبر را شناختند، به دنبالش دویدند و به دست و پای حضرتش افتادند و عذر تقصیر خواستند. پیامبر ﷺ آنان را دعا کرد و با لطف نبوی آنان را نوازش کرد.^۳

در اوج انسانیت

انس بن مالک می گوید: ده سال خدمت گزار خاتم الانبیاء ﷺ بودم،

قبیله بنی سهم بدون اجبار مسلمان شد و رستگار گردید.

بریده بن خصیب اسلمی در اسلام به مرتبه ای از ایمان و کمال رسید که از خواص یاران پیامبر ﷺ گردید. او در ردیف ۱۲ نفر صحابه ممتازی است که بر ضد غصب خلافت شورید و از مقام ولایت امیر مؤمنان علیه السلام در سخت ترین لحظات تاریخی دفاع نمود.^۱

رهبری درد آشنا و خدمت گزار

رسول خدا ﷺ روزی با یکی از یارانش در صحرای مدینه قدم می زد که پیرزنی را بر سر چاهی مشاهده نمود، او می خواست از چاه آب بکشد و به خیمه اش ببرد، اما در کار خود ناتوان بود، حضرت نزدیک رفت و فرمود: ای مادر! می خواهی برایت از چاه آب بکشم؟ بانوی سالخورده از پیشنهاد پیامبر ﷺ خوشحال شد، این آیه را قرائت کرد: «إِنْ أَحْسَنْتُمْ أَحْسَنْتُمْ لِأَنْفُسِكُمْ»^۲ «اگر نیکی کردید، به خودتان نیکی کرده اید.»

حضرت رسول ﷺ بر سر چاه آمده و مشک را پر از آب کرد و تا خیمه آن پیرزن حمل نمود. شخصی که

۱. بحار الانوار، ج ۹، ص ۴۰؛ نسخ التواریخ، ج ۱، ص ۲۹؛ معجم رجال الحدیث، ج ۴، ص ۲۰۲.
۲. اسراء/۷.
۳. تفسیر منهج الصادقین، ذیل آیه ۴ سوره قلم.

در فلان نقطه یکدیگر را ملاقات می‌کنیم.^۱

عاقبت زیانبار بدخلقی

رسول اکرم ﷺ فرمود: «سوء الخلق یفسد العمل کما یفسد العسل القمل»؛^۲ بدخلقی، اعمال نیک را ضایع می‌کند، همچنان که سرکه عسل را فاسد می‌سازد.»

حسن خلق و عاقبت به خیری

امام سجاد علیه السلام می‌فرماید: سه نفر از مشرکین قسم خورده بودند که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را به قتل برسانند. آنان برای اجرای مقصود شوم خود در اطراف مدینه کمین کرده و در انتظار فرصت بودند. علی علیه السلام از سوی پیامبر صلی الله علیه و آله مأموریت یافت تا شرّ آنان را دفع کند. به همین منظور، برای مقابله با آنان به بیرون مدینه رفت.

امام بعد از درگیری با آنان با پیروزی کامل برگشت و با سه شتر و دو اسیر و سه اسب و یک سربریده به محضر پیامبر صلی الله علیه و آله وارد شد. رسول خدا صلی الله علیه و آله یکی از اسیران را احضار کرد

هرگز به من تندی نکرد. روزهایی که روزه می‌گرفت، با مقدار کمی شیر یا نان آب زده افطار می‌کرد. اتفاقاً یکی از شبها، پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله دیرتر از معمول به خانه آمد. من فکر کردم آن حضرت مهمانی رفته، شیر را خوردم.

ساعتی بعد تشریف آورد. من از کسانی که همراه حضرتش بودند، پرسیدم، آیا رسول خدا صلی الله علیه و آله افطار کرده است؟ گفتند: نه. بسیار غمگین شدم و خوف آن داشتم که مبادا حضرت غذای خود را بطلبد و من شرمنده شوم، ولی تا اذان صبح، سخنی در این باره نگفتم و روز بعد هم با شکمی گرسنه روزه گرفت.

آن بزرگوار با اصحاب خود، دوستانه عمل می‌کرد. با آنها گفتگو می‌کرد. کودکانشان را مورد نوازش قرار می‌داد و روی زانوی خود می‌نشاند. بیماران را عیادت می‌کرد و در لباس و خوراک، بین خود و غلامان و کنیزانش امتیازی قائل نمی‌شد.

اگر سواره بود، به کسی اجازه نمی‌داد در رکابش پیاده راه بپیماید، یا او را سوار می‌کرد یا می‌فرمود: تو برو!

۱. تعالیم آسمانی اسلام، ص ۱۴۶.

۲. مستدرک الوسائل، ج ۸، ص ۴۴۹، ح ۳۲.

**سعی کنید خوش خلق
باشید؛ زیرا سرانجام آن،
خواه ناخواه بهشت است و
از بد خلقی بپرهیزید که
خلق بد، خواه ناخواه
صاحبش را به آتش سوق
خواهد داد.**

پیامبر ﷺ فرمود: بیک خدایم به من
خبر داد که تو دارای دو خصلت ارزنده
می باشی که پروردگارت آنها را دوست
دارد: خوش خلقی و سخاوت.

باشنیدن این سخن، او شهادتین را
بر زبان جاری کرد و اسلام آورد. پیامبر
خدا ﷺ فرمود: «هَذَا مِمن جَزَّةِ حَسَنٍ
خُلِقَهِ وَسَخَاوَةٌ إِلَى جَنَّاتِ النَّعِيمِ»^۱ این مرد
از افرادی است که حسن خلق و
سخاوتش او را به بهشت برین
کشانید.»

و فرمود: شهادتین بگو و به دین اسلام
ایمان بیاور! او گفت: کندن کوه
ابوقبیس بر من راحت تر از این است
که مسلمان شوم و به رسالت تو
شهادت دهم. پیامبر دستور قتل وی را
صادر کرد. سپس دومین اسیر را
احضار نمود و اسلام را بر وی عرضه
نمود. او نیز از مسلمان شدن امتناع
ورزید و گفت: کشته شدن برای من
بهرتر از مسلمان شدن است؛ مرا به
رفیق ملحق سازید.

هنگامی که علی رضی الله عنه خواست
گردن او را به دستور پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله
بزند، جبرئیل نازل شد و به پیامبر
اکرم صلی الله علیه و آله عرضه داشت: «يَا مُحَمَّدُ إِنَّ رَبَّكَ
يَقْرَأُكَ السَّلَامَ وَيَقُولُ لَا تَقْتُلْهُ فَإِنَّهُ حَسَنُ
الْخَلْقِ، سَخِيٌّ فِي قَوْمِهِ؛ ای محمد!
پروردگارت به تو سلام می رساند و
می گوید او را مکش، زیرا که او فردی
خوش خلق و در میان قوم خود
سخاوتمند است.»

پیامبر به علی رضی الله عنه فرمود: یا علی!
دست نگه دار و او را نکش و آزادش
کن! آن مرد با تعجب پرسید: چرا مرا
مثل رفیقم نکشتید و آزاد کردید.

۱. امالی صدوق، ص ۱۰۵.